

### درباره زندگی رفیق شهید احمدرضا قنبرپور



چریک فدایی خلق، رفیق احمدرضا قنبرپور در ۱۴ فروردین ۱۳۲۸ در خانواده ای کارگری در آبادان به دنیا آمد. پدر، کارگر شرکت نفت بود که به دلیل هواداری از حزب توده مدتی به جزیره خارک تبعید شد. در سال ۱۳۴۵ دیپلم ریاضی را از دبیرستان رازی گرفت. با توجه به جو سیاسی در خانواده به مطالعه علاقمند شد و تمایلات و آگاهی سیاسی اش سبب گردید که در روابط دبیرستان رازی با رفقا بهزاد و بهنام امیری دوان آشنا و رفیق گردد. بعدها این رفاقت و صمیمیت به یک پیوند فکری - نظری منجر شد. امری که سبب شد هر سه رفیق به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران بپیوندند و هر سه در صفوف این سازمان و در جریان مبارزه با دشمن جانشان را در راه آرمان های طبقه کارگر فدا کنند. پدر رفیق احمد رضا علاقه مند بود فرزندش را برای ادامه تحصیل به آمریکا بفرستد ولی او رضایت نداد. او می گفت من حاضر نیستم که پدرم در این مرز و بوم کارگری کند و من به آمریکا بروم و در آنجا درس بخوانم.

در ۱۸ سالگی، خدمت سربازی را در سپاه دانش شروع کرد و به مدت سه ماه، دوره آموزشی را در شاه آباد غرب (اسلام آباد کنونی) گذراند و از آنجا به روستای "زرکنار" شهر بابل اعزام شد. وی به مدت ۱۴ ماه به عنوان معلم وظیفه در آنجا به دانش آموزان روستا درس داد.

در روستای "زرکنار"، رفیق احمد رضا به خاطر اعتقادات کمونیستی و خصال انقلابی اش آنچنان با اهالی روستا عجین شد که گویا عضوی از خانواده آنان می باشد. با توجه به آرمان های کارگری و مارکسیستی اش برای اهالی روستا از جان و دل کار می کرد. او برای آنان فقط معلم فرزندانیشان نبود، بلکه کشاورز و دامدار و دکتر و سنگ صبور اهالی روستای "زرکنار" هم شده بود. در همان روستا بود که با هزینه خود، کتاب های داستان صمد بهرنگی و کتاب های قصه کودکان را تهیه و در کلاس درس به بچه ها آموزش می داد. با الهام از صمد بهرنگی به شاگردان خود آموزش می داد که ماهی سیاه کوچولو هم می تواند به اقیانوس بپیوندد. پس از پایان دوران سپاهی دانش، رفیق احمد رضا با علاقه مندی، شغل معلمی را انتخاب نمود. در ابتدا در روستای "صبیحه" از

روستاهاى توابع استان خوزستان جنب لوله سازى نبرد اهواز به عنوان معلم مشغول به كار شد و چه خوب مي دانست كه علم و كار با هم رفيق هستند. در همان مدرسه بود كه عمق فقر اهالى و زحمت كارگران كارخانه را هر روز شاهد بود. روستاييان كشاورز و كارگران زحمتكش فرزندان خود را براى فراگيرى علم به مخروبه هاى به نام مدرسه مي فرستادند و شايد احمدرضا از نادر معلمانى بود كه هيچگاه نپرسيد، علم بهتر است يا ثروت. احتمالاً همين علاقه عميق اهالى باعث انتقال احمدرضا به دزفول شد. مدتى در دبستان زهير شهر دزفول كه مديرى مطيع دولت داشت كه معلمين را كنترل مي كرد به تدريس پرداخت. در جريان همين دوره از زندگى و كار خودش، وى فقر و استثمار كارگران و كنترل پليسى و سركوب هر صداى آزاديخواهى را هر چه بيشتر تجربه نمود.

در اين سال ها و به دنبال رستاخيز سياهكل فضاى سياسى جامعه دچار تحولى بزرگ شد. به تدريج و در پى مبارزات و تبليغات چريكهاى فدائى خلق، گرايش نيرو هاى روشنفكرى چپ به سوى اين جريان كاناليزه گشت. در چنين فضاى رفيق احمد رضا كه با رفقا بهنام و بهزاد اميرى دوان و ياران ديگرى پيوند هاى فكرى بر قرار کرده بود، خود را براى پيوستن به سازمانى كه آرمان هاى طبقه كارگر را در شرايط ديكتاتورى حاكم بر ايران پيش مى بُرد آماده نمود.

رفيق احمد رضا در عيد ۱۳۵۵ براى آخرين ديدار با خانواده به آبادان رفت و روز ۱۲ فروردين همراه با برادر كوچكش محمدرضا قنبرپور ضمن خداحافطى با خانواده عازم دزفول شد. اين آخرين ديدار وى با خانواده بود. سپس همراه با برادرش به تهران رفت و در صفوف سازمان چريكهاى فدائى خلق ايران، سازماندهى شد. متاسفانه، اين دوره، مقطع زمانى اى بود كه ساواك جنايتكار رژيم شاه حمله بزرگى را به سازمان تدارك ديده بود و به همين دليل هم در ۲۶ ارديبهشت ۱۳۵۵ پاىگاه رفقا در تهران نو - خيابان خيام پلاك ۸ مورد تهاجم وحشيانه نيرو هاى ساواك قرار گرفت. در اين حمله نابرار، بيشتر اعضاى خانه تيمى، از جمله چريك فدائى خلق رفيق احمد رضا قنبرپور پس از نبردى خونين و دليرانه با مزدوران ساواك به شهادت رسيدند. به اين ترتيب طبقه كارگر ما يكى از رهروان صديق خود و چريكهاى فدائى خلق يكى از ياران فراموش نشدنى شان را براى هميشه از دست دادند. يارانى كه با خونشان درخت انقلاب را آبيارى کرده و راه رسيدن به پيروى را هموار نمودند.

**ياد رفيق احمد رضا قنبر پور، گرامى و راهش پر رهرو باد!**